

رساله سلطان حسین میرزا بایقرا

برگرداننده از ترکی جغتایی: احمد حسینی مروی^۱

یادداشت

رساله منشور سلطان حسین میرزا بایقرا به زبان جغتایی^۲ نگاشته شده است. این رساله در ضمیمه دیوان سلطان حسین (صص ۲۱۴ - ۲۲۶) تصحیح محمد یعقوب واحدی جوزجانی در سال ۱۳۴۶ در کابل به چاپ رسیده است. رساله حاوی شرحی از کارنامه‌های فرهنگی نویسنده، مناقب مولانا نورالدین عبدالرحمان جامی (۸۱۷-۸۹۸ ق.) و ذکر شخصیت ادبی امیرعلی شیر نوایی (۸۴۴-۹۰۶ ق.) است.

نویسنده رساله را با حمد و ثنای خداوند متعال شروع می‌کند. سپس از گوناگونی قسمت و سرنوشت انسان‌ها مانند اختلاف در خلقت‌شان، مقایسه دوره حکمروایی‌اش با ادوار قبلی و اقداماتی که در دوره حکومت او در راستای اعمار قلمرو تحت فرمانش و زندگی بی‌دغدغه مردم بحث کرده است. در ادامه از حضور و وجود اشخاص نخبه صحبت به میان آورده، از همین رو این دوره را نسبت به دوره‌های دیگر ترجیح می‌دهد. سلطان هم‌چنین از سرایش فراوان شعر فارسی و کم‌رغبتی و بی‌میلی در شعر ترکی سخن زده است.

رساله با ذکر ویژگی‌های مولانا نورالدین عبدالرحمان جامی و ستایش علی شیر نوایی ادامه یافته، در پایان هم سلطان حسین بایقرا به خاطر حضور شاعری با این همه آثار زیبا در دوره‌اش خدا را سپاس گزارده، رساله‌اش را به پایان می‌رساند.

محمد یعقوب واحدی جوزجانی در مقدمه‌اش بر این رساله نگاشته است که فقط دو

۱. پژوهشگر و مترجم ادبیات ترکی جغتایی - husainimarvi@gmail.com

۲. ترکی شرقی که آن را ترکی جغتایی نیز گفته‌اند، از زمان امیر تیمور گورکانی پیدا شد و در دوران تیموریان تکامل پیدا کرد و با ظهور امیرعلی شیر نوایی و تلاش‌های وی رشد فراوانی به خود دید.



نسخه خطی از این رساله به دست آمده است. ۱- نسخه کتابخانه شخصی محمدفواد کوپرولو^۱ که برای بار اول در کتابش تورک دیلی و ادبیاتی حقه آراشترمالار در سال ۱۹۳۴م. به چاپ رسید. ۲- نسخه کتابخانه بایزید در شهر آماسیای ترکیه که در سال ۱۹۴۵م. توسط پروفیسور اسماعیل حکمت ارتایلان^۲ کشف و به همان صورت عکسی از دانشکده ادبیات دانشگاه استانبول منتشر شد. متن این رساله در سال ۱۹۴۶م. بر اساس نسخه استانبول در مجله زبان و ادبیات ترکی به چاپ رسیده است.

بر اساس اطلاعات ما این رساله تا کنون به زبان فارسی ترجمه نشده است اما پیش از این به دیگر زبانها از جمله ایتالیایی توسط تورخان گنجه‌ای^۳ ترجمه و در مجله انستیتوت خاورشناسی دانشگاه ناپل رُم در سال ۱۹۵۴م. منتشر شده است.

این رساله کوچک از آنجا که نوشته خود سلطان حسین است و تصویر روشنی از اوضاع و احوال اجتماعی، سیاسی، علمی، ادبی و زندگی مدنی روزگار سلطنت حسین بایقرا به دست می‌دهد، از ارزش فراوانی برخوردار است.

برگردان پارسی متن رساله

سبحانه و تعالی

حمد و ثنا به آن پادشاه پادشاهان که هیچ پادشاهی بلندمرتبه‌تر از او ممکن نیست و در برابر سرپرده عظمت و جلال او [دیگر پادشاهان] کمینه گدایان اند.

نظم: خدایی که هر شاه^۴ انجم سپاه / به درگاه او هست چون خاک راه.

جلت عظمت و جلاله و عمّت مکرّمه و نواله و درودی بی‌انتها بر مسندنشین تختگاه رسالت که هر صاحب تختی که مهجه لوی او اگر از آفتاب هم بگذرد، در سایه علم او شفاعت خواه

۱. محمدفواد کوپرولو (۱۸۹۰-۱۹۶۶م.) پژوهشگر، ادبیات‌شناس، سیاستمدار و وزیر امور خارجه جمهوری ترکیه در نیمه نخست دهه پنجاه میلادی بود. او آثار زیادی در مورد تاریخ ادبیات زبان ترکی از جمله تاریخ ادبیات عثمانی جدید، نخستین متصوفان در ادبیات ترکی، تاریخ ادبیات ترک، پژوهش‌هایی در مورد ادبیات آذری، تأسیس دولت عثمانی و علی‌شیر نوایی را از خود به جای گذاشت.

۲. پروفیسور اسماعیل حکمت ارتایلان (۱۸۸۹-۱۹۶۷م.) ادبیات‌شناس و نویسنده ترک، استاد دانشگاه باکو و بعداً رئیس دانشکده ادبیات همین دانشگاه، در سال ۱۹۳۹ به عنوان مشاور نظارت معارف افغانستان به کابل اعزام شد. وی از پژوهشگران مشهور تاریخ ادبیات ترکی به شمار می‌رود. تحقیق دیوان‌های قبولی هروی و لطفی هروی از جمله فعالیت‌های پژوهشی وی به شمار می‌رود.

۳. تورخان گنجه‌ای (۱۹۲۵-۲۰۰۵م.) متولد تبریز ایران پژوهشگر، مترجم و ترک‌شناس برجسته از آثارش می‌توان به ترجمه فارسی محاکمه اللغتین امیرعلی شیر نوایی اشاره کرد.

۴. در اصل: هر شاه و انجم سپاه. واحدی جوزجانی واو را به عنوان ضبط نادرست در پاورقی آورده است.





بی‌نوایی بیش نیست.

نظم:

رسولی که دیگر رسولان هست خیلش / همه کون و مکان هست از طفیلش
صلی الله علیه و علی آله و خلفائه و اصحابه. راقم این رقم و محرّر این تحریر،

نظم:

آن کس که کشید بر روی این ورق خامه / هست یک غم‌زده سیاه‌نامه

نیازمند رحمت خداوند ملک غفور، فقیر حقیر سلطان حسین^۱ بن منصور ستر الله عیوبه و غفر ذنوبه این گونه بیان می‌کند که چون خداوند تبارک و تعالی کاینات را از عدم به وجود آورد و مخلوقات معدوم را هستی بخشید، باری مقصود از آفرینش، انسان بود که [آیه متبرکه] «و لقد کرما بنی آدم و حملناهم فی البر و البحر»^۲ از آن خبر می‌دهد. با وجود آن‌که بنی آدم را بر جمیع مخلوقات مکرم فرمود که از این بالاتر مرتبه‌ای امکان ندارد و رتبه‌ای بزرگ‌تر از این را، عقل باور ندارد لیکن به کسی که شکر این نعمت را ادا کند وعده عنایت تازه و نعمت بی‌اندازه نموده که آیه «لئن شکرتم لأزیدنکم»^۳ مخبر همین معناست. اگرچه در ادای شکر نعمت‌های او، هر سر موی انسان یک زبان شود و هر زبان هر دم قائل هزاران ستایش گردد، آن گونه که سزاوار است؛ به جای آوردن شکر نعمت ممکن نمی‌شود. لیکن هر انسان به فراخور حال خودش هم، شکر نعمت ادا کرده نمی‌تواند.

شعر:

شکر او را بکن، مباح ملول / او بداند و رد و قبول

او دهد امر آن‌چه مأموری / عاجزی از اداش، معذوری

پس چنان ممکن است ساعی باش / شکر گوی خدای باری باش

اما اگر چه شکر [خداوند] بر خلاق واجب است و لیکن چون آیه کریمه «خلق الانسان من

۱. سلطان حسین میرزا بایقرا، پسر امیر منصور پسر بایقرا پسر عمر شیخ پسر امیر تیمور در سال ۸۴۲ق. در شهر هرات به دنیا آمد و در سال ... به تخت سلطنت در هرات نشست. در زمان او مردم در رفاه و صلح می‌زیستند و هرات مرکز فرهنگی شرق بود. بایقرا در اشعارش «حسینی» تخلص می‌کرد. او شیفته زبان ترکی بود و فرمان نوشتن به زبان ترکی را صادر کرد. خدمات او در پیشرفت و تکامل زبان و ادبیات ترکی جغتایی بسیار ارزنده است. زمان او را دوران طلایی ادبیات ترک می‌نامند. وی در سال ۹۱۱ق. درگذشت.

۲. «و به راستی، ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم و آنان را در خشکی و دریا [بر وسایل سفر] سوار کردیم». (بنی اسرائیل: ۷۰)

۳. «اگر شکر گزارید، یقیناً [نعمتم را] بر شما می‌افزایم». (ابراهیم: ۷)



تفاوت»^۱ ثابت است از آن معلوم می‌گردد که هدایا و نعمت‌ها هم متفاوت است.

شعر:

گرچه روشن شده ز نورش جمع / آفتاب کی برابریست با شمع

پس همان طوری که در مراتب خلقت انسان تفاوت آشکار و در نعمت و احسان حق تعالی [بر بندگان] بر هر شخص به اندازه قدر و نصیبش در انعام تفاوت در میان باشد، البته لازم است که در ادای شکر هم تفاوت موجود باشد. شعر:

شکرگوی گدا، گداوار است / شکر شاهانه نیز شهوار است

پس یقین حاصل شد که پادشاهانی که حق تعالی آنان را در ملک عالم تاج‌بخش و تخت‌نشین فرمود و ظل الله فی الارض قرار داد، حکم‌شان بر اهل عالم روان و آنان در خدمت اهل دهر ناتوان. بیت:

در مقابل کار خلق افکندگی / مردمان در امرشان در بندگی

مقرر می‌گردد که بر این جماعت لازم است، ادای شکر نعمت افزون‌تر و زبان شکرگزاری‌شان درازتر باشد و این در میان پادشاهان نیز از برخی تا برخی دیگر تفاوت دارد، که عنایت حی قدیر و پادشاه بی‌وزیر بر خیلی‌ها یک‌سان و یک‌دست نبوده از آن جماعت که بر آنان شکر نعمت باری بیش‌تر واجب می‌آید. به خیال چنین می‌آید که یکی این فقیر ناتوان و این شکسته بی‌سامان است که اگر صد هزار سال عمر کنم و با صد هزار زبان شکرگزاری کنم، نمی‌توانم شکر یکی از صد هزار انعام او را انجام دهم. حالا که چنین است؛ خاطر می‌خواهد اندکی از بسیار از آن کرم و عنایت و آن الطاف بی‌نهایتش را بیان کند، بلکه یکی از هزار آن را با زبان قلم بر روی ورق بنگارد. از آن جمله یکی این‌که اگر چه به برخی سلاطین بیش‌تر از این بنده شکسته، مملکت و جاه و خزاین و سپاه داده‌است، اما در دل آنان از این جهت غرور راه یافته و در شکرگزاری، فتور رخ داده‌است، به این فقیر همتی نصیب فرمود که صد برابر آن‌چه از شوکت و ملکی که به آنان داده شده، دلم را مغرور کرده نمی‌تواند و در اسباب عبودیتم قصور آورده نمی‌تواند.

اگر اعتماد بعضی از آنان به لطف و کرم او باشد و برخی از آنان از جهت دناوت نسب مطعون باشند؛ اما این ضعیف را از هفت جد بلکه هفتاد جد و آباء به سلطنت و ولایت مشرف و مقرون نموده‌است. اگر برخی از آنان از روی ابهت و غرور سلطنت در مقابل اهل فقر و فنا استغنا و

۱. «انسان‌ها در خلقت متفاوت آمدند» آیه نیست، شاید سهو مؤلف یا اشتباه کاتب در استنساخ باشد.



سرفرازی نشان دادند، از این ناتوان به آن گروه رفیع الشان خاکساری و نیازمندی رسیده‌است. بیت:

اگر بر اهل عالم شاه کرده / به اهل فقر خاک راه کرده

و برخی را هم با حلیه زهد و طاعت آراسته و با زیور علم و بلاغت پیراسته؛ اما در پیش خاطر این شکسته این راه و روش را مستحسن و دل‌پذیر و آن عزیزان را مقبول و بی‌نظیر نموده و بر روح آنان از من با خواندن فاتحه‌ای استمداد و از برکت آن روحانیت‌ها به کارم گشایشی رسانیده‌است. در دوره حکومت برخی‌شان، از سوی فرزندان بلندرتبه مقامات و ارکان با اعتبار دولت‌شان بر فقرا و مساکین و رعایای مشقت‌آیین، ظلم بی‌حد و تعدی بی‌عدد صورت گرفت؛ در عصر این افتاده، فقرا و مساکین از این غم‌ها شاد و رعایای نامراد از این قیدها آزاد شدند. در زمان بعضی‌ها بزرگان ظلم‌پیشه و ثواب خارج‌اندیشه، اوقاف را خرج کرده و با حاصل آن مجالس عیش و طرب برپا کرده، نوای فسق و فجور ساز کردند. کسانی که این مسکین بر اوقاف گمارده، باری خراب‌ها را معمور و اهل استحقاق را شادمان و مسرور کردند^۱ و در زمان آنان از جهت آن‌که اوقاف مورد دستبرد واقع شده بود، اگر طلبه مغموم و مدرّسان محروم بودند حالا شکر که در دارالسلطنه در حدود صد حوزه درس وجود دارد که آوازه و مذاکره بی‌اندازه فضائل دینی و علوم یقینی آن را از ادنا و اقصای روم تا سرحد چین طلبه قابل شنیده، مشقت غربت اختیار کرده، روی به این تختگاه می‌آورند. هم از عنایت خداوند، حاصل اوقاف خرج نفقه آنان می‌شود و روزگارشان با فراغ بال می‌گذرد و نزدیک این مدارس^۲ مذکور خانقاه‌هایی است که در هر یکی نیازمندان بی‌غایت و خیل مستحقان بی‌نهایت خرسند و بهره‌مند می‌شوند. اگر در آن زمان از ترس رهنان، تاجر مهاجر و از بیم قَطاع الطریق، سایر غربا و مسافر و مسکین در رسیدن به مقصد و از وطن به یک معبد، صعوبت زیاد و عقوبت بی‌حد می‌دیدند، در این زمان از [اثر] سیاست قاطع، نه تنها وجود خس و خاشاک آن قوم مخدول از دشت و ممالک گم شده، بلکه به آتشکده دوزخ واصل شدند. سپس برای مسافران در هر منزل یک رباط چرخ‌نهاد و برای امنیت‌شان یک قلعه سپهربنیاد در هوای سرد برای رهنوردان وایه^۳ و در گرمی برای جهان‌گردان سایه جهت سرپناه پی‌افکنند. دیگر هر چه دل‌خواه‌شان در آن‌جا حاصل و اسباب آسایش مورد نیاز واصل شده و در هر [رباط] برای دفع

۱. مصحح دیوان در این قسمت در پابرج قیلدیلار = صورت جمع قیلدی را به عنوان ضبط نادرست وارد کرده‌است. با نگاه به سابق و لاحق جمله، درست‌تر همان صورت جمع است.

۲. اصل: مدرس. ضبط صحیح همان است که مصحح آورده است.

۳. در متن چاپ شده در ضمیمه دیوان سلطان حسین، دایه با دال آمده‌است. در متن چاپ شده از روی عکس نسخه خطی کتابخانه دانشگاه آماسیای ترکیه ۱۹۴۶م. وایه با واو خوانده می‌شود. به نظر می‌رسد وایه درست‌تر و به معنا نزدیک‌تر باشد. این التباس برای مصحح شاید از نزدیک بودن طرز نگارش واو و دال در خط نستعلیق پیش آمده باشد یا هم اشتباه تایپی است.





اهل فساد و منع قَطَاع الطریق، فوجی از سپاهیان و برای حفظ امتعه گروهی از عساکر متمکن بودند. اگر در زمان بعضی‌ها دروازه مساجد مدروس و اهل جماعت در دست نگهبانان محبوس بوده، در زمان این فقیر، فکر محاسبان به حساب و شمارش مساجد نمی‌رسد و با این وجود اهل جماعت در آن مساجد نمی‌گنجند و هر کدام آن، چنان رونق و احترام دارد که در کعبه معظمه مسجدالحرام از چنین حرمتی برخوردار است. اگر در برخی ایام احکام شرع زیر دست خیل اهل بدعت بوده، در این روزها بازوی شریعت نبوی و احکام مصطفوی چنان نیرومند است که نزدیک است اهل احتساب در فلک سوم زهره مغنیه را دُرّه زده و بریط و چنگش را بر زمین کوبیده بشکنند. باز هم امور زیادی است که تفصیل و صحبت از آن، موجب تطویل و تحریر آن، باعث قال و قیل می‌شود.

غیر از این امور و جدای از این حالات هم حق سبحانه و تعالی - در زمان سلطنت این بنده نحیف خود - به چند شخص جلوه ظهور داده و تشریف حضور آنان را در مجلس این فقیر ارزانی داشته‌است که از وجود آنان این زمان بر جمیع از مننه راجح و از بسیاری ادوار دیگر ممتاز می‌گردد که این‌ها هم موجب ادای شکر زیاد می‌شود؛ چنان که زبان ناطقه از آن لال و زبان قلم در وصف آن شکسته‌مقال می‌ماند. از آن جمله، اعلم و افضل آنان، دُر پاک دریای فضایل و خورشید تابناک افلاک ولایت و صاحب انتظام جواهر نظم، حضرت شیخ الاسلام مولانا عبدالرحمان جامی سلمه الله و ابقاه است که تا فلک قدیمی نهاد و ثوابت و سیارش با صد هزار چشم بر اهل عالم ناظر باشد، در چشم آن، چنان نادر خیالی نیامده و تا مهر جهان‌نما بلکه خورشید سپهریما در دور جهان سایر باشد، پرتوش هرگز بر موجودی عدیم المثل مانند او نیفتاده است. از نظم جواهرش صدف جهان پُر و از دُر ثمین و لآلی نثرش اطلس افلاک را زیب و تزیین است. تصانیفش در جمیع علوم بی حد است و در هر تصنیف خزاین معانی اش بی عدد. شعر:

چو میزان طبعش شده گنج‌سنج / به او یک ترازو شده پنج‌گنج

به نظمش نه خسرو، نظامی نبود / به اورنگ شعرم چو جامی نبود

غزل‌هایش شورانگیز و ابیاتش لطف‌آمیز، که سال‌های زیاد حق سبحانه و تعالی سایه ارشادشان را بردوام و در ایام این دولت، صاحب دولتی مانند او را مستدام دارد. باز هم اشخاصی هستند از اهل نظم که سُهیل اوج خوش‌گویی می‌باشند و در لطافت نظم داستان و متانت ترکیب بیان، اهل عالم طفیلی ایشان‌اند، به مرتبه‌ای که ستیغ فلک هم در پیش آنان جلوه نمی‌دهد و تا کنون در هیچ جای، هیچ کس از مانند آنان نشانی ندارد. در هرات صانها الله عن الآفات و در نواحی آن، چنان مردم صادق القول و صاحب وقوف، به عرض می‌رسند که شاید نزدیک به هزار نفر کارشان به سلک نظم کشیدن دُرر معانی و زیب و زینت دادن گوهرهای اندیشه می‌باشد که در هیچ



دوری مانند اینان از هر هزار ده تا و حتی از صد نفر یکی هم نبوده است. از این کسانی که نامشان مذکور و اوصافشان مسطور گردید، در انجمن نظم فارسی، بزم آرا و در بحر فارسی گویی، شناکنندگان اند و لیکن هیچ شخصی تا امروز نیست که به ابکار معانی لباس تُرکانه بپوشاند و آن نازنینان را با این خلعت زیبا به جلوه ظهور بیاورد و این رعناهای مشک بو در نهران خانه طبع از سبب عریان بودن، محجوب مانده و این زیباییان حور و ش به خاطر نبود حله و بی آرایشی جلوه ناز کرده نتوانسته اند. تا این فرخنده زمان و خجسته دوران این ناتوان، از جمله اشخاصی که از سالهای قدیم در سلک خدمت گذاری به پایه برادر رضاعی رسیده و در طریق ملازمت سرمایه مصاحبت کسب نموده، مانند کبوتر حرم در پرده سرای خلوت محرم و مانند صراحی بطی^۱ در صحبت شبستان همدم، در ادای صحبت حق دلیر یعنی میرعلی شیر اصلح الله شأنه که تخلصش به «نوایی» مشهور است و در اشعارش این تخلص مسطور^۲، در جسد بی جان زبان ترکی با انفاس مسیحایی اش روح دمیده و به آن روح یافتگان حله و حریر بافته شده از تار و پود الفاظ ترکی آیین پوشانیده و در گلستان سخن از طبع نوبهارش با باران روان آسا گل های رنگارنگ باز کرده و به دریای نظم از ابرهای فکرش با قطره های روح پرور، دُرهای گوناگون سفته و به میدان هر صنف شعرش تکاور میدان بوده و سرزمین سخن را با تیغ زبان تصرف کرده است. در وصف نظم او زبان قاصر و بیان عاجز می ماند. چند بیت از مثنوی هایش به خاطر می رسد و آن نظم این است^۳ مثنوی:

من آنم که ترکی شعارش بود / و نظم سخن بر مدارش بود

ندیده فلک مثل من نادری / به مثل نظامی به نظم قادری

چه نظمی ست، گر گویمت دردناک / که هر لفظ آن دُر نایاب و پاک

خدایم بداده چنان سرعتی / که در مشق شعرم نشد فرصتی

به فردوسی آن پهلوان ادب / که رستم جوابش دهد جان به لب

رقم یافت فرخنده شه نامه ای / شکست در جوابش هر آن خامه ای

مسلم شود گوئیا کار او / و در معرضش نیست کس وار او

۱. جام شرابی که بر شکل بط یا مرغابی است.

۲. اصل: مستور. اشتباه خطاط است. درست همان مسطور است با طاء مهمله.

۳. سلطان حسین با ذکر این اوصاف، ۱۵ بیت از شکایت نامه امیرعلی شیر را که به سیدحسن اردشیر (د. ۱۴۸۹م.) استاد و دوست نزدیک نوایی و عهده دار سرپرستی و تربیت وی پس از مرگ پدرش) نگاهشته بود؛ آورده است. در این اثر از این که قدر و منزلت نوایی دانسته نمی شود و ناراحتی وی از این لحاظ بحث شده است. سلطان حسین با نقل این بخش از شکایت نامه، به نوعی به این شکایت ها پاسخ داده است. زندگی، هنر و شخصیت علی شیر نوایی؛ آگاه سری لوند ۱۹۶۵، انقره.





که سی سال برده به شه‌نامه رنج / و گر شوق باشد بر این نظم گنج
 شود لطف حق بر من و قوتی / و گر کاهل است طبع بی‌دولتی
 که سی سال، سی ماه گردد به من / به معنای خاص و به لطف سخن
 که صد بیت حلوی روز من است / که شه‌نامه یا خمسه باشد به دست
 و دستی رسانم شود راه‌یاب / امیدم همین که شود فتح باب
 و بازوی من تاب آن پنجه بود / به سی سال آن را نظامی سرود
 به پیش من است کار دو یا سه سال / که انجام یابد به بزم جلال
 خلائق ببیند کار مرا / نشانی بماند بهار مرا

هنگامی که این ابیات از طبع او سر می‌زد، نزد ایل و طایفه این سخنان لاف شاعرانه و گزاف مادحانه معلوم می‌شد. الحق چون در این فرصت همایون و در این دولت روزافزون در پنجه خمسه دست زد و در اتمام آن کوشید، اگر چه شیخ نظامی استاد اهل نظم است، خمسه‌اش را مشهور این است که در سی سال تکمیل کرده‌است و امیر خسرو که عدد ابیات خمسه‌اش را از سی هزار به هجده هزار اختصار کرده شهرتش از آن است که در شش یا هفت سال آن را تمام کرده‌است. این صفدر میدان فصاحت و غضنفر بیشه بلاغت با وجود آن‌که در بسیاری افسانه‌ها هم تفسیرهای دل‌پذیر داده و اصلاحات طبع‌پسند کرده، از آغاز بنیاد آن تا پایان سوادش از دو سال بیش تر نشد و اگر فقط اوقات صرف شده به حساب آید، گفته می‌شود که به شش ماه نرسید؛ که رنگینی افسانه‌ها، سحرآیینی ابیات، متانت تراکیب و لطافت معانی‌اش را شخص مطالعه‌کننده می‌داند و شخص ملاحظه‌کننده آن را می‌فهمد. نه تنها در اسلوب مثنوی، بلکه در هر صنف نظمی که فصیحای عرب و بلغای عجم تزیین داده و تدوین کرده‌اند او هم تا ممکن است خامه دوآنده و تعرض کرده که شرح آن در فهرست دیوان، مذکور و مسطور آمده‌است. دیوان نه که الله الله مجموعه‌ای از الفاظ صاف پر از گوهر و سپهر اوراقی که از معانی پاک پر از اختر می‌باشد.

نظم:

نگو دیوان، بگو آفت اهل غم و درد / با داغ شعله غم بگو او را قیامت
 کدام بیتش آتش به جان اهل عشق نمی‌زند؟ و کدام مضمونش جسم خیل هجران را نمی‌سوزاند،
 بلکه خاکسترش را به هوا نمی‌افشانند؟ کدام مصراعش خون دل جگرخونان جدایی را نمی‌ریزد؟

۱. سوختن در این جا از واژه کوبدورماق ترجمه شده‌است که مصحح آن را به عنوان ضبط درست آورده و به واژه کوردورماس که در اصل آمده به عنوان ضبط نادرست در پاورقی اشاره کرده‌است. کوبدورماس / کوبدورماق درست است.



و کدام لفظش با سیل اشک در مانده هجران، صبر و شکیب خیلش را به سر نمی آورد؟ در اقلیم نظم به کدام سرحد محکم روی آورده که دروازه اش را به روی او باز نکرده باشد و به کدام کشور پهناور با لشکر طبعش تُرک تازی کرده که آن را فتح نکرده باشد؟ امروز در ربیع مسکونِ ارکان نظم، قهرمان اوست و اگر در فتح این ممالک به او صاحبقران گویند ممکن است. شعر:

هست کشورستان مُلک سخن / همو که بود شاه خسرو نشان

نه خسرو نشان بلکه یک قهرمان / که هست نام او چین صاحبقران

خلق این گونه غرائب آثار و بدایع اشعار در ظهور این دولت و در این سلطنت شده است که حق سبحانه و تعالی او را عازم خدمت گذاری این درگاه فلک مثال و ناظم مداحان این ذات مَلک خصال نموده و هم موجب شکر بسیار می باشد.

رباعی:

یارب کدام شکر تو را من ادا کنم
با چه زبان کی بشود ز ابتدا کنم
صد جان اگر که باشد آن را فدا کنم
گرگویش ادا شده، خبط و خطا کنم

یارب تو مرا به خدمتت قادر کن
گردرد و بلا رسد مرا صابر کن
با یاد خودت دل مرا طاهر کن
وز نعمت لطف خود مرا ذاکر کن

تمام شد رساله سلطان حسین میرزای بایقرا [کتابه] الحقیق فقیر علی ویردی بن صحبت قلی

